وظایف پیامبری مؤمنان

علی پوریا

پیامبران، فرستادگان خداوند هستند که ماموریتشان آن اســـت تا انسان را به عنوان اشرف آفریده‌ها و خلیفه الهی در مسیر هدایتی قرار دهند که سرانجام آن خدایی شدن است.

از همین جا می‌توان نسبت به عظمت نقش پیامبری آگاهی یافت و نقش پیامبران را در زندگی بشـــر، نقش استثنایی، بی‌نظیر و بی‌بدیل ارزیابی کرد. پیامبران(ع) برای رسیدن به موفقیت در ماموریت الهی خویش، باید بســـترهایی را فراهم کنند که می‌توان از آن به وظایف اجتماعی یاد کرد؛ زیرا اجتماع به عنوان محیط زیســـت بالندگی و رشد بشر از چنان جایگاهی برخوردار است که هر گونه تغییر در سلامت آن می‌تواند در سرنوشت فردی و جمعی بشر نیز تاثیرگذار باشد. اجتماع بستری برای تعالی و رشد بشر و شخصیت گیری اوست. از این رو مورد توجه خداوند و پیامبران قرار گرفته است.

نویسنده در مطلب پیش رو با اشاره به وظایف پیامبران و از جمله پیامبر اکرم(ص)، پیامبری را یک وظیفه انسانی می‌داند و معتقد است هر مؤمنی نسبت به دیگر انسان‌ها وظایفی دارد که همان وظایف اجتماعی پیامبران است و باید در زندگی این نقـــش پیامبری را به خوبی ایفا کند. او با توجه به ولایتی که مؤمنان نســـبت به هم دارند به تشریح وظایف اجتماعی مؤمنان نسبت به دیگر انسان‌ها پرداخته است.

***

پیامبری، وظیفه انسانی

هر انسانی از چنان برتری و ویژگی‌های بی‌نظیری برخوردار اســـت که می‌توان از وی به عنوان خلیفه الهی یاد کرد. مشکلی که در این میان وجود دارد، عدم بهره مندی شخص از موقعیت خود و از ظرفیت‌های سرشته شده در ذاتش است. این‌گونه است که چنین انســـانی نمی‌تواند در نقش خلیفه الهی ظاهر شـــود، وگرنه از هر نظر، اســـتعداد، ظرفیت و فرصت برای چنین امری برای همگان فراهم است. اگر انسان‌ها از موقعیت و استعدادهای خویش بهره گیرند می‌توانند با فعلیت بخشی به اسمای سرشته در ذات خویش، خدایی شـــوند و با ظهور در این مقام به عنوان خلیفه الهی در جهان انسانی و دیگر جهان‌ها عمل کنند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی، هر انسانی به یک معنا خلیفه الهی است؛ چرا که خداوند کف خلقت وی را سقف آفریده‌های دیگر قرار داده است؛ از این رو همه موجودات را مسخر او کرده است و به همگان فرمان داده تا بر انســـان سجده کنند و به برتری او اقرار کرده و اطاعت او را پذیرفته و تحت فرمان و تسخیر او باشند. در این مقام تکوین، هیچ کس نمی‌تواند از این فرمان الهی تمرد کند و چه خواهد و نخواهد مســـخر انسان است؛ هر چند که در مقام تشریع برخی چون ابلیس و شیاطین سرباز می‌زنند و تمرد و طغیان پیشه می‌کنند. هر موجودی به میزان عقل و شعور خویش این مقام انسانی در مقام خلافت عمومی را می‌شناسند و می‌پذیرد.

اما بـــا این همه، خلافت مطلق و خاص انســـان، تنها برای انسان‌هایی رقم می‌خورد که فراتر از این رفته و همه استعدادهای خویش را با عبادت و بندگی خداوند، بروز و ظهور دهند و در ظهور این کمالات نیز به تمامیت برسند و چیزی از آن را در ظرف دنیا کم نگذارند. در این هنگام است که خلافت بر انسان‌ها نیز افزون بر خلافت بر دیگر موجودات بر چنین افرادی رقم می‌خورد و به عنوان مظهر مطلق و کل الهی بر همه هستی از جمله انسان‌ها ولایت یافته و مظهر پروردگاری در میان انسان‌ها می‌شوند. این افراد که خدایی شده‌اند، در مقام پیامبری خاص نیز ظهور می‌کنند و مسئولیت‌های هدایتی را در میان انسان‌ها به عهده می‌گیرند.

اما این بدان معنا نیســـت که دیگر انسان‌ها هیچ‌گونه نقش پیامبری در میان مردم به عهده ندارند، بلکه به این معناست که پیامبری این افراد خاص نوع دیگری از پیامبری است که از آن به نام پیامبر تشریع یاد می‌شود؛ زیرا از سوی خداوند وظیفه دارند تا فرمان‌هایی را به انسان برسانند و مردمان را با دو شیوه هدایتی "ارائه الطریق و ایصال الی المطلوب " دستگیر شوند.

از نگاه قرآن، هر انســـانی وظیفه عمومی پیامبری را در حد شـــناخت و بروز و ظهور اسمای الهی در خود به عهده‌دارد. این همان چیزی است که امیرمؤمنان(ع) از عهد و التزام الهی نسبت به دانشـــمندان و عالمان خبر می‌دهد که عالمان به سبب تعهد و التزامی که نســـبت به خداوند دارند، نمی‌توانند در برابر اموری سکوت کنند و سخنی نگویند و حرکتی را انجام ندهند.

در تحلیل قرآنی، اصولا انسان زمانی از خســـران رهایی می‌یابد که ضمن عالم و عامل به حق شدن، دیگران را نیز در مقام پیامبری راهنمایی کرده و دستگیر آنان شود؛ چرا که راهـــی دیگر برای رهایی و نجات از خســـران ابدی جز این نیست.

انسان‌ها با تفاوت‌هایی که در بروز و ظهور استعدادها یعنی همان اسمای الهی سرشـــته در ذات خود دارند، تفاوت‌هایی را نیز در ماموریت و مســـئولیت اجتماعی خویش نسبت به دیگر انسان‌ها به عهده‌دارند.

این معنا در قرآن به اشـــکال گوناگون روشن شده است. از جمله می‌توان به ســـوره عصر اشـــاره کرد که در آن ضمن بیان خســـران واقعی، انسان‌هایی که از آن رسته‌اند را کسانی معرفی می‌کند که خود حق را شـــناخته و بدان پایبند بوده و همچنین مسئولیت اجتماعی خویش را در برابر دیگران به شکل توصیه‌هایی انجـــام می‌دهنـــد و در مقام پیامبری عمومی ظاهر می‌شـــوند. آموزه‌هایی چون ولایت مؤمن بر مؤمن، نظارت همگانی از طریق امـــر به معروف و نهی از منکر و مانند آن نمونه‌هایی از پیامبری عمومی هر انســـانی اســـت که به شناخت حق دست یافته و در مسیر حق می‌خواهد گام بردارد و از زیان رهایی یابد.

در تحلیل قرآنی، اصولا انسان زمانی از خسران رهایی می‌یابد که ضمن عالم و عامل به حق شدن، دیگران را نیز در مقام پیامبری راهنمایی کرده و دســـتگیر آنان شود؛(سوره عصر) چرا که راهی دیگر برای رهایی و نجات از خسران ابدی جز این نیست.

وظایف و مسئولیت‌های پیامبری انسان‌ها

چنان‌که گفته شـــد وظایف و مسئولیت‌های پیامبران چند گونه است. بخشی از این وظایف بر عهده هر انسان مؤمنی است که در این‌جا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

از جمله وظایف پیامبری به عنوان وظایف اجتماعی می‌توان به اثبات توحید اشاره کرد. هر کسی که حق را شناخت باید دیگران را بدان دعوت کند. توحید، محوری‌ترین حقی اســـت که انسان شـــناخته است. هر انسانی که توحید را شناخت موظف است تا دیگران را نیز به آن دعوت کند. از آنجا که آگاهی بخشی دیگران به توحید، نیازمند روش‌های اثباتی است، وظیفه پیامبری اقتضا می‌کند که با بهره‌گیری از براهین، یگانگی خداوند را اثبات کرده و با ابطال وجود خدایان دروغین، حق را به گوش دیگران برساند. (مائده، آیه ۷۶؛ انعام، آیات ۱۲ تا ۱۴ و ۶۳ و ۶۴ و ۷۱؛ و اعراف، آیات ۱۹۱ تا۱۹۵)

برای رســـیدن به این مقصود می‌تـــوان از تمثیل برای بیان واقعیت‌ها و عبرت‌ها بهره گرفت؛ زیرا فهم و شعور انسان‌ها متفاوت است و بهتر آن است تا با هر کسی به اندازه خردش سخن گفت و از همه ابزارهای مشروع برای رسیدن به مقاصد عالی بهره برد که از جمله تمثیل است که توده‌های مردم را به فهم حقیقت توحید یاری می‌رساند.(کهف، آیات ۳۲ و ۴۵؛ یس، آیه ۱۳)

وظیفه اجتماعی دیگر پیامبری لزوم استفاده از وحی به عنوان منبع بی‌نقص و عیب حقیقت است. هر پیامبری موظف است تا وحی را به عنوان برهان بپذیرد و در شـــناخت حقایق تاریخی و معرفتی از وحی و آموزه‌های وحیانی بهره گیرد.(کهف، آیات ۲۵ تا ۲۷) کسی که در مقام پیامبری قرار گرفته می‌تواند با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی در حوزه‌های تاریخی و معرفتی، دیگران را به حقیقت درست و راست رهنمون سازد بی‌آنکه شک و تردیدی در این شناخت و معرفت وجود داشته باشد.

از نظر قرآن، پیامبری به معنای بیدار کردن فطرت و توجه دادن مـــردم به فطرت توحیدی نهفته در ذات(انعام، آیات ۴۰ و ۴۱ و ۴۶ و ۶۳ و ۷۱ و ۱۱۴ و ۱۶۴) است؛ پیامبران با برانگیختن داوری وجدان انســـان‌ها می‌توانند آنان را در مسیر خلافت الهی قرار دهند. بنابراین، هر کسی باید خود را موظف به بیدار کردن وجدان خفته دیگران بداند تا آنان با وجدان بیدار خویش در مسیر خدایی شدن گام بردارند.(همان آیات)

از نگاه قرآن، هر انسانی وظیفه عمومـــی پیامبـــری را در حد شناخت و بروز و ظهور اسمای الهی در خود بـــه عهده دارد. ایـــن همان چیزی اســـت که امیرمؤمنان(ع) از عهد و التزام الهی نســـبت به دانشمندان و عالمان خبر می‌دهد که عالمان به سبب تعهد و التزامی که نسبت به خداوند دارنـــد، نمی‌توانند در برابر اموری ســـکوت کنند و ســـخنی نگویند و حرکتی را انجام ندهند.

از آنجا که لازم اســـت فرصت‌های برابر برای همگان فراهم آورد، باید کاری کرد که همگان در کمال آرامش و آسایش بتوانند حق را بشنوند و به آن آگاهی یابند. از این رو خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد تا مشرکان طالب شنیدن حقایق قرآنی را پناه دهد و اجازه ندهد که هیچ‌گونه تعرضی نسبت به شنوندگان حق صورت گیرد.(توبه، آیه۶) این بدان معناست که فراهم کردن بهترین حالت و امکانات برای انجام مســـئولیت پیامبری و مخاطبان از وظایف پیامبری است که باید بدان توجه کامل مبذول شود.

از دیگر وظایف پیامبری می‌توان به اظهار ایمان اشاره کرد؛ هر چند که این اظهار ایمان دردســـرها و مصیبت‌هایی را نیز به همراه داشته باشد.(یونس، آیه ۱۰۴ و نیز شوری، آیه ۱۵؛ و آل عمران، آیه ۸۴)

برای اینکه برخی از مردم گمان نکنند که از این اظهار ایمان و دعوت ایشان به حقیقت توحید، مقاصد دنیوی و مادی در نظر اســـت، باید با اعلام اخلاص خویش در همه امور، مردم را از این توهم بیـــرون آورد؛(انعام، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ و نیز رعد،آیه ۳۶ و نمـــل، آیه ۹۱ و زمر، آیات ۱۱ و ۱۴ و مزمل، آیه ۸) اخلاص در توحید از مهم‌ترین نکات برجســـته در پیامبری است و شخص موظف اســـت تا برای رهایی از خسران ابدی و حرکت در مسیر اصلاح اجتماعی و پیامبری، اخلاص خویش را در عمل نشـــان دهد و دنبال مال و مقام دنیوی نباشد.

خداوند در آیات ۹۰ ســـوره انعام و ۵۷ سوره فرقان و ۴۷ ســـوره سبا و ۸۶ سوره ص و ۲۳ ســـوره شوری، پیامبرش را موظف می‌کند که در قبال تبلیغ دین و انجام مسئولیت‌های پیامبری خویش از مردمان مزد نخواهد؛ چرا که مزد خواهی، عامل گریز مردم از شنیدن حق می‌شود. البته آن حضرت(ص) مامور شده بود که مزد خود را محبت و اطاعت مردمان به اهل بیت ایشـــان قرار دهد، ولی همین مزد نیز برای این است که زمینه برای رشـــد و کمال خود مردم فراهم شده و اهل بیت هیچ بهـــره‌ای از این محبت و اطاعت به عنوان مزد نخواهند برد؛ چرا که این اطاعت و محبت برای ایجاد فضا و بستر رشد خود مردمان است.

از دیگـــر وظایف اجتماعی پیامبری ابـــلاغ تمام و بی‌کم و کاست حقایق و ابزارهای دسترسی به خدایی شدن است. ازاین‌رو پیامبر(ص) از سوی خداوند مامور می‌شود تا همه معارف و حقایق را در کنار راه‌های خدایی شدن یعنی شریعت و احکام آن را بیان و ابلاغ کند تا مردم نیز از آن بهره گرفته و خدایی شوند. در این میان هر پرسشی که از سوی مخاطبان مطرح می‌شود پاسخ داده شود و در بیان پاسخ‌ها کوتاهی نشود.(بقره، آیات ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۲۱۹ و آیات بسیار دیگر)

از نگاه قرآن، وظیفه پیامبری زمانی به اتمام می‌رسد که همه آن حقایق و احکام و آموزه‌های شریعت بیان شود و دین به تمام وکمال در اختیار مخاطبان قرار گیرد. از این رو کوچک‌ترین تعلل و کوتاهی پذیرفته نیست.(مائده، آیه ۶۷) چرا که وظیفه پیامبری، افزون بر بیدار کردن وجدان، ابهام زدایی می‌باشد(اسراء، آیات ۸۲ و ۸۴) تا دیگر شـــبهه‌ای در دل‌های مردمان باقی نماند(سجده، آیات ۱۰ و ۱۱) البته بر اساس آیه ۱۰۵ سوره طه، این پاسخگویی بایـــد همه حوزه‌های مرتبط باهدایت را در بر گیرد. لذا افزون بر پاسخگویی در زمینه عقاید و احکام و معارفی چون قیامت(اعراف، آیه ۱۸۷) پیامبر موظف اســـت تـــا درباره نکات مبهم تاریخ نیز پاسخگو باشد تا مردمان حقیقت را بشناسند.

در این میان رویگردانی مردم از پیامبر یا تمسخر وی، باعث نمی‌شود که مســـئولیت پیامبری و ابلاغ،سلب شود(آل عمران، آیه ۲۰) بلکه باید در بدترین شرایط نیز ابلاغ و تبلیغ ادامه یابد حتی اگر این عمل موجب شود تا کشته یا تهدید به مرگ شود. (مائده، آیه ۶۷)

بنابرایـــن، بیان صریح مبانی دین و حقایق (انعام، آیه ۱۴ و کافـــرون، آیات ۱ تـــا ۶) و نیز عقاید (آل عمران، آیه ۲۰ و انعام، آیات ۱۴ و ۷۱ و ۱۶۱ و ۱۶۳) احکام و قوانینی که موجب می‌شود تا عمل بدان، خدایی شـــدن را از طریق فعلیت‌یابی اسمای الهی فراهم کند(مائده، آیه ۱۹) از وظایف پیامبری است.

خداوند در آیاتی از جمله ۸۸ ســـوره اسراء و ۲۳ سوره بقره و ۳۸ سوره یونس، تبیین و تفسیر قرآن و آموزه‌های وحیانی را از وظایف پیامبری بر می‌شمارد. بنابراین، بر پیامبر است که در تفسیر آموزه‌های وحیانی و تبیین آن اقدام کند.

در حوزه عمل اجتماعی همچنین از مسئولیت‌های پیامبری می‌تـــوان به تزکیه و پاکســـازی مـــردم از آلودگی‌های فکری و رفتاری و هنجاری اشاره کرد که خداوند در آیاتی از جمله ۱۲۹ و ۱۵۱ ســـوره بقره و ۱۶۴ سوره آل عمران و ۲ سوره جمعه به آن توجه داده است.

تواضع و فروتنی در برابر مردمان(حجر، آیه ۸۸ و شعراء، آیه ۲۱۵) توکل بر خدا در ســـختی‌ها(آل عمران، آیه ۱۵۹)، جدال احســـن و بهره‌گیری از برترین روش‌هـــا در مناظرات(نحل، ایه ۱۲۵) و مجادله روشـــن (کهف،آیات ۹ و ۲۲)، دعا و دلجویی از مؤمنان (توبه، آیه ۱۰۳)، دعوت به تفکر و اندیشه در آفریده‌های الهی(یونس، ایه ۱۰۱)، عفو و گذشـــت از خطای دیگران(مائده، آیات ۱۲ و ۱۳ و نساء آیات ۶۰ تا ۶۳)، قاطعیت در برابر مخالفان و اهل فســـق و همچنین قاطعیت بر انجام دستورهای الهی در اجتماع(آل عمران،آیه ۶۰ و کافرون، آیات ۱ تا ۶)، مبارزه با هر گونه بدعت(اعراف، آیات ۳۲ و ۳۳)، مبارزه با رسوم جاهلی(اعراف، آیه ۱۵۷)، مبارزه با شرک(انفال، آیات ۶۲ و ۶۳)، داوری در میان مردم بر پایه عدالت و آموزه‌های وحیانی و شیوه‌های ارائه شده از سوی خداوند(نساء، آیه ۱۰۵ و مائده، آیات ۴۲ و ۴۳ و ۴۸ و ۴۹ و نور، آیه ۵۱)، قبول مســـئولیت اجتماعی و سیاسی (ممتحنه، آیه ۱۲)، نظارت بر اجرای حدود (طلاق، ایه ۱)، هدایتگری(بقره، آیه ۹۷)، امر به معروف و نهی از منکر(اعراف، آیه ۱۵۷) از جمله وظایف دیگر اجتماعی پیامبری است.

اگر بخواهیم فهرستی از وظایف اجتماعی پیامبری در این‌جا بیان کنیم می‌توان گفت که بیش از صد مورد را شـــامل خواهد شـــد. با نگاهی به همین وظایف می‌توان وظایف دیگر پیامبری را به دست آورد. این بدان معناست که مسئولیت هر مؤمنی در قبال جامعه تا چه اندازه سنگین و سخت است و رهایی از خسران ابدی نیز جز به انجام و پذیرش این مسئولیت‌ها تحقق نخواهد یافت. از این رو گفته‌اند، تفاوت عالم و عابد در آن است که عابد سر در سودای خویش دارد و عالم، دل در هوای دیگران؛ عابد بر آن اندیشه است که تنها گلیم خویش از موج به در برد ولی عالم می‌کوشد که بگیرد دست غریق را.

پیامبری به معنای درد دین و مردم داشـــتن است و از نظر قرآن کسی جز با پیامبری نمی‌تواند از خسران ابدی رهایی یابد.

شبهه ها و پاسخ ها

تساوی زن و مرد در حق قصاص و دیه در قرآن!!

برخی شبهه می کنند که: از قرآن کریم استفاده می‌شود که زن و مرد در خلقت مساوی هستند و خونشان محفوظ و جانشان محترم است و مجازات تعیین شده برای ارتکاب جرم ضد تمامیت جسمانی انسان، یکسان است و قرآن بین زن و مرد در این زمینه تفاوتی قائل نیست. آیات قرآن را دراین‌باره به پنج گونه می‌توان تقسیم کرد:

الف) آیاتی که بر تساوی نفس زن و مرد در آفرینش دلالت دارند:

۱. «ای مـــردم، از پروردگارتان که شـــما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»[۱]

۲. «اوســـت آن کس که شما را از نَفْس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد.»[۲]

۳. «ای مردم! ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم.»[۳]

از این آیات اســـتفاده می‌شود که زن و مرد در خلقت مساوی هســـتند و از یک نفس آفریده شده‌اند و هر دو مخلوق خداوند و با یکدیگر مساوی‌اند. بنابراین، نمی‌توان در قصاص و دیه بین آنها تفاوتی قائل شـــد و قصاص مرد قاتل را به دلیل قتل زن به پرداخت نصف دیه مرد مشروط کرد. در نتیجه، تعیین دیه زن به میزان نصف دیه مرد و مشروط کردن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت نصف دیه مرد؛ قانونی مخالف قرآن است.[۴]

ب) آیاتـــی که بر حق و عادلانه بودن ســـخنان و احکام الهی دلالت می‌کنند و اینکه خداوند نســـبت به بندگان خود در تکوین و تشریع ظلم نمی‌کند:

۱. «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل به حدّ تمام رسید.»[۵]

۲. «حکـــم و فرمان، تنها از آن خداســـت؛ حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده [حق از باطل] است.»[۶]

۳. «و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.»[۷]

برای داوری نســـبت به تساوی حقوق زن و مرد در اسلام، نباید به هر حکم به صورت جداگانه از احکام اسلام در مورد زن و مرد در دیگر ابعاد زندگی اجتماعی و به صورت جزیره‌ای نگاه کرد، بلکه باید حقوق و تکالیف زن و مرد را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی به صورت «مجموعه‌ای» مقایسه کرد.

تبعیض بین زن و مرد در قصاص و دیه از نظر عرف، ظلم و مخالف حق و عدالت است و مطابق این آیات، خداوند هیچ‌گاه سخن ناحق و ناعادلانه نمی‌گوید و احکام ظالمانه صادر نمی‌کند. پس تبعیض بین زن و مرد در قصاص و دیه مخالف حکم خداست.[۸]

ج) آیه‌ای که جرم قتل نفس را جنایتی بر ضد تمامی بشریت معرفی می‌کند:

«... هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است.»[۹]

حق حیات ،سرچشـــمه همه حقوق انسانی و حقوق دیگر فرع بر آن اســـت. پس قتل عمدی، جرمی بزرگ اســـت که قرآن آن را به‌طور مطلق جنایت ضد حیات همه بشر وصف می‌کند و بین قتل زن و مرد تفاوتی نمی‌گذارد. ازاین‌رو، جنایت علیه حیات، شدیدترین مجازات را به دنبال دارد.[۱۰]

د) آیه‌ای که تعیین مجازات قصاص در جرایم عمدی ضد تمامیت جسمانی اشخاص را سبب حیات جامعه انسانی معرفی می‌کند:

«ای صاحبان خرد! حکم قصاص برای حفظ حیات شماست تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید.»[۱۱]

«مفســـران، نهفته بودن حیات و زندگی در قصاص را تفسیر کرده‌اند، به اینکه یادآوری قصاص در بســـیاری از موارد از ارتکاب جرم جلوگیری می‌کند. به علاوه ناتوانی پرداخت نصف دیه از جانب اولیای زن مقتول، بسیاری از جنایتکاران را در ارتکاب جرم جرأت می‌بخشد. بنابراین، باید گفت که قصاص فقط در مردان موجب حیات است و این مطلب، با اصل قرآنی که قصاص نفس را در قبال نفس، موجب حیات می‌داند، متعارض است.»[۱۲]

هـ) آیاتی که بر قصاص نفس در برابر نفس و قصاص عضو دلالت دارند و بین زن و مرد تفاوتی قائل نیستند:

۱. « و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشـــم در مقابل چشـــم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد.»[۱۳]

۲. « ای اهل ایمان! برای شـــما حکم قصاص کشتگان چنین معین شد که مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را به جای بنده و زن را به جای زن قصاص توانید کرد.»[۱۴]

از عموم «اَلنَّفسَ بِالنَّفْسِ» و «اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ» استفاده می‌شود که از منظر قرآن، زن و مرد با هم برابرند و در مقابل یکدیگر، بدون هیچ قید و شرطی قصاص می‌شوند.[۱۵]

هرچند لحن ظاهری آیه ۴۵ سوره مائده، صورت اخباری دارد؛ توجه به آیات بعدی گویای این است که این احکام از زمره احکامی هستند که مورد تصدیق و تأیید شریعت‌های بعدی، یعنی شریعت مسیحیت و اسلام نیز می‌باشند.[۱۶]

برخی دیگر نیز می‌نویسند:

قرآن فقط به ذکر کلیات موضوع بســـنده کرده و صرفاً از اصل دیه و قصاص نام برده است؛ اما هیچ‌گاه خون زن را نصف خون مرد حساب نکرده است.[۱۷]

بنابراین، آیـــات قرآن کریم بر حق و عدل بودن کلام و احکام الهی و تساوی زن و مرد در حقوق، از جمله حق قصاص و دیه دلالت می‌کنند و روایات دال بر تبعیض بین زن و مرد در قصاص و دیه، با این آیات معارض هستند و مطابق اخبار رد، این نوع روایات را باید کنار گذاشت و از عمل به آن خودداری کرد.[۱۸]

نسبت به این شبهه چند پاسخ قابل بیان است:

نخست: پیام آیات (خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ)؛ بیش از این نیست که خداوند شـــما انســـان‌ها، اعم از زن و مرد را از یک نفس آفریده است. اگر خلقت زن و مرد از یک نفس، به معنای یکسان بودن زن و مرد به‌طور مطلق باشد، دلیلی وجود ندارد که یکسان بودن آنها را به قصاص و دیات اختصاص دهیم، بلکه باید این اصل تساوی را به تمامی ابعاد سرایت داد؛ لیکن واضح است که تساوی زن و مرد در تمامی ابعاد، به هیچ‌وجه قابل پذیرش نیست؛ زیرا با توجه به وجود ده‌ها، بلکـــه صدها مورد تفاوت فیزیکی، روحی و قانونی بین زن و مرد، مشکل تخصیص اکثر پیش می‌آید که از نظر اصول، مستهجن و قبیح و از ســـاحت خداوند حکیم به دور است. علاوه بر آن، آیات مشتمل بر عبارت (خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ)، درصدد بیان مطلبی است که با مقوله تساوی زن و مرد در همه قوانین تشریعی ارتباطی ندارد. مفسران دو احتمال درمورد عبارت مذکور داده‌اند:

الف) مقصود از «نفس واحده» حضرت آدم و «زوجها» همسر او، حضرت حوّاست.

ب) منظور شـــخص معینی نیست، بلکه مطلق ذکور و اناث از جنس انســـان مراد است. در هر صورت، این آیات بر یکسان بودن زن و مرد از نظر قوانین تشـــریعی از جمله قصاص و دیه هیچ‌گونه دلالتی، حتی اشاره‌ای ندارند.

ازاین‌رو، روایاتی که قصاص مرد در برابر زن را به پرداخت نصف دیه مرد مشروط و دیه زن را نصف دیه مرد تعیین می‌کنند، با آیات مشـــتمل بر عبارت (خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ)، هیچ‌گونه تعارضی ندارند تا در مقام عمل، به طرد آنها مجبور شویم.[۱۹]

دوم: بیان نکردن جزئیات دیه و قصاص، از جمله تفاوت آنها نســـبت به زن و مرد در آیات، دلیل بر عدم تفاوت دیه و قصاص در آنها نیست. این روش، روشی است معمول در بیان احکام در قرآن که اصل حکم را بیان و تفصیل آن را به سنت واگذار می‌کند؛ مثل حد ســـرقت و حد زنا در بخـــش جرایم و مجازات، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در بخش سیاسی ـ اجتماعی؛ و نماز و روزه در بخش عبادات. لذا در مورد دیه و قصاص نیز اصل حکم در آیات مذکور آمده و تفصیل و شرایط آنها به سنت واگذار شده است؛ زیرا منابع احکام به کتاب الهی و آیات آن منحصر نیست. ســـنت نیز از دیگر منابع احکام در شریعت اسلام است. روایات دراین مورد نیز صحیح و متواتر هستند و برابر قواعد اصولی، اطلاق آیات را مقید می‌کنند و در نتیجه تعارض مستقری بین آیات و روایت در این بحث باقی نمی‌ماند تا بخواهیم بر اساس اخبار رد، آنها را طرد کنیم.[۲۰]

بـــه دیگر بیان، با اندکی تأمل در اصل اطلاق و تقیید ، به این حقیقت می‌رسیم که روایاتی مانند صحیحه حلبی که قصاص مرد در برابر زن را به پرداخت نصف دیه مرد مقید می‌کنند؛ با آیات شریفه، از جمله آیه «النفس بالنفس» مخالف و معارض نیستند؛ زیرا تخالف و تعارض سه قسم است: تعارض به صورت «تباین»، تعارض به نحو «عموم و خصوص من وجه» و تعارض به شکل «عموم و خصوص مطلق». دامنه پیام اخبار طرد روایات مخالف قرآن، دو قسم اول و دوم را ـ که تعارضشان مستقر است ـ در برمی‌گیرد و قسم سوم را ـ که تعارض بدوی و غیر مستقر دارد ـ شامل نمی‌شود؛ زیرا عرف عقلا بین دلیل مطلق و اخص هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند، بلکه دلیل اخص را قرینه و مفسر دلیل مطلق می‌شمارد.

بـــر فرض که بپذیریم عنوان مخالفت بـــا کتاب، از لحاظ مراد اســـتعمالی نســـبت به عموم و خصوص مطلق نیز فراگیر باشد؛ با توجه به قرینه موجود، در اینجا ناگزیریم که اخبار طرد را در مقام کشف از مراد جدی تنها بر مخالفت تباینی و عموم و خصوص من وجه حمل کنیم. قرینه این است که همان معصومانی که اخبار ردّ

بیان نکـــردن جزئیات دیه و قصاص، از جملـــه تفاوت آنها نســـبت به زن و مرد در آیات دلیل بر عدم تفـــاوت دیه و قصاص در آنها نیســـت. این روش، روشی است معمول در بیان احکام در قرآن که اصل حکم را بیـــان و تفصیل آن را به سنت واگذار می‌کند؛ مثل حد سرقت و حد زنا در بخش جرایم و مجازات، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در بخش سیاسی - اجتماعی؛ و نماز و روزه در بخش عبادات.

را بیـــان فرموده اند، به ضرورت و گواهی فقه در صدها مورد، عموم و اطلاق آیات قرآنی را تخصیص و تقیید زده‌اند. بدین‌ســـان معلوم می‌شود روایاتی که قصاص مرد در برابر زن را به پرداخت نصف دیه مرد مشـــروط می‌کنند، با آیه ۴۵ سوره بقره تعارضی ندارند. علاوه براینکه اگر اخبار رد را شامل تعارض بدوی بدانیم، صدها نقض روشن بر آن وارد می‌شـــود؛ چه اینکه تنها اصول کلی اکثر احکام الهی در قرآن بیان شـــده و قیود و شروط احکام در ضمن روایات به صورت مخصص و مقید ارائه گردیده است.[۲۱]

سوم: لازمه اشتراک زن و مرد در انسانیت و خلق شدن از نفس واحد، برابری در حقوق و وظایف است نه تشابه در آنها ؛ و تساوی،غیر از تشـــابه است. تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. امکان دارد پدری ثروت خود را به‌طور مســـاوی بین فرزندان خود تقسیم کند؛ اما این تقسیم مشابه نباشد؛ مثلاً دارای تجارتخانه، ملک مزروعی و مستغلات است؛ امّا با توجه به شناختی که از استعداد و ذوق فرزندان خود دارد، هر کدام از آنها را با لحاظ ارزش مساوی‌شـــان به یکی از فرزندان می‌دهد. در اینجا تقسیم اموال مساوی است، اما مشابه نیست و تبعیض و ظلمی نیز صورت نگرفته است، بلکه به هر کدام از آنها با توجه به استعداد و ذوق آنها مالی با ارزش مساوی داده است. اسلام نیز برای زن و مرد حقوق مشـــابهی وضع نکرده اســـت؛ ولی هرگز امتیاز حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نشده و اصل مساوات را درمورد زن و مرد رعایت کرده اســـت و همان‌طور که برای زن و مرد حقوقی مشابه در نظر نگرفته، تکالیف و مجازات‌های مشابهی نیز برای آنان قرار نداده اســـت، اما در مجموع، حقوقی که برای زن قرار داده از آنچه برای مرد قرار داده است، ارزش کمتری ندارد.[۲۲]

به دیگر بیان، برای داوری نسبت به تساوی حقوق زن و مرد در اسلام، نباید به هر حکم به صورت جداگانه از احکام اسلام درمورد زن و مرد در دیگر ابعاد زندگی اجتماعی و به صورت جزیره‌ای نگاه کرد، بلکه باید حقوق و تکالیف زن و مرد را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی به صورت «مجموعه ای» مقایسه کرد.

چهارم: مایه حیات جامعه دانستن مجازات قصاص در آیه ۱۷۹ سوره بقره، به تشریع مجازات قصاص برمی‌گردد، نه اجرای قصاص. لذا این، سخن درستی نیست که مشروط کردن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت نصف دیه مرد، باعث عدم اجرای آن در بسیاری از موارد می‌شودو لذا مدعی شد که مجازات قصاص در قتل زن مایه‌حیات نیست؛ زیرا این تشریع هم در قتل مرد وجود دارد و هم در قتل زن. اگر اثر حیات‌بخشی مجازات قصاص به اجرای آن مربوط بود، نه به تشـــریع آن؛ خداوند بلافاصله بعد از تشریع مجازات قصاص در آیه ۱۷۸ سوره بقره، عفو از قصاص: (فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ) را تجویز نمی‌کرد؛ بلکه در آیات دیگر، به عفو از قصاص تشویق و ترغیب نمی‌کرد و وعده پاداش نمی‌داد؛[۲۳] در حالی‌که شـــارع، نهایت تلاش در جهت عدم اجرای قصاص را به عمل آورده و این نشـــان می‌دهد که حیات بودن مجازات قصاص به تشـــریع آن برمی‌گردد، نه به اجرای آن و این تشریع، در تمامی قتل‌ها از جمله قتل زن توسط مرد نیز وجود دارد.

*** علی محمدی جورکویه**

---

۱. نساء، آیه ۱.
۲. اعراف، آیه ۱۸۹.
۳. حجرات، آیه ۱۳.
۴. ر.ک: یوسف الصانعی، فقه الثقلین، کتاب القصاص، صص ۱۶۷ ـ ۱۶۹و ژیلا موحد شریعت پناهی، قصاص از دیدگاه قرآن، صص ۵۳ و ۵۴ و شیرین عبادی، حق حیات زنانه، ص ۲۴.
۵. انعام، آیه ۱۱۵.
۶. همان، آیه ۵۷.
۷. فصلت، آیه ۴۶.
۸. یوسف الصانعی، فقه الثقلین، کتاب القصاص، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.
۹. مائده آیه ۳۲.
۱۰. شیرین عبادی، حق حیات زنانه، ص ۲۴.
۱۱. بقره، آیه ۱۷۹.
۱۲. رضا انصاری راد، حقوق جزای اسلام و مسأله قصاص و دیه زن، ص ۹.
۱۳. مائده، آیه ۴۵.
۴. بقره، آیه ۱۷۸.
۵. ر.ک: یوســـف الصانعی، فقه الثقلین، کتاب القصاص، ص ۱۷۰؛ رضا انصاری راد، حقوق جزای اسلام و مسأله قصاص و دیه زن، ص ۹؛ ژیلا موحد شریعت پناهی، قصاص از دیدگاه قرآن، صص ۵۳ و ۵۳ .
۶. حسین مهرپور، مباحثی از حقوق زن، ص ۲۴۱.
۷. سید محسن سعیدزاده، دخترم جان تو جان من، ص ۶۵.
۸. ر.ک: یوســـف الصانعـــی، فقه الثقلین، کتاب القصاص، ص ۱۸۰؛ حســـین مهرپور، مباحثی از حقوق زن، ص